

سیمای امیر مؤمنان علیه السلام از منظر نهج البلاغه

علی نصیری*

چکیده

شناسایی و شناساندن شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان انسان کامل و الگویی برای کارگزاران و عامه مردم، جزء ضرورت‌های عصر حاضر است. آنچه در این مقاله دنبال شده تصویری از شخصیت آن حضرت است که از زبان ایشان در نهج البلاغه ارائه گردیده. محورهای مورد توجه در مقاله عبارتند از: مقام علمی؛ مقام بصیرت و یقین؛ مقام‌های اخلاقی در عرصه‌هایی همچون پرهیزکاری، زهد و دنیاگریزی، عدالت‌خواهی، شجاعت و ملازمت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. این در حالی است که امام از گفت‌وگو درباره خود و ستایش از خویشان ابراز ناخشنودی کرده و آنچه بر زبان ایشان جاری شده از سر نیاز و اقتضای حال بوده است.

مقدمه

سیمای آفتابگون حضرت علیه السلام چنان پر تشعشع است که هر چشمی را یارای نگرستن در آن نیست، و ستیغ شخصیت و هویت الهی او چنان فراز مند است که پای هر راه‌پیمای سختکوش و بلند همتی به دامن آن نخواهد رسید، و مرغ بلند پرواز اندیشه‌ها به کرانه آن نزدیک نتواند شد. علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین مصداق این بیت نغز است: کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکنم سرانگشت و صفحه بشمارم.

*. دکترای علوم قرآن و حدیث و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

از روزگاری که آن یگانه دهر پا به عرصه وجود گذاشت، تا به امروز هزاران زبان و قلم در مدح و ستایش ایشان به کار افتاده‌اند تا رقص‌کنان جلوه‌ای از جلوه‌های آن انسان بی‌همتا را به تصویر بکشند. اما چه سرّی در شخصیت آن امام همام نهفته است که همگان همچنان شیدای نیوشیدن مکارم اویند و سر به جیب تفکر در عظمت او؟! آنچه در این بین شنیدن دارد ترسیم و تصویری است که خود امام از شخصیت و مقامات علمی و معنوی خویش در برابر چشم همه حق‌پویان نهاده است، و شاید این بهترین ترسیم باشد؛ زیرا گرچه امام به خاطر ناپسندی تمجید از خویش، از این کار طفره رفته، اما در لابه‌لای سخنان بر جای مانده از او در نهج‌البلاغه، اسرارای فروریخته که سخت به کار می‌آیند و آرائه آن‌ها برای عاشقان آن امام بسیار شیرین و شنیدنی‌اند.

ناخشنودی امام علیه السلام از ستایش خویشتن

امیرمؤمنان علیه السلام تجسم انسان کامل و تفسیر مجسد آیات نورانی کتاب حق است. چنین انسانی قرآنی نیک می‌داند که آیه «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (پس خودتان را پاک شمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگار است داناتر است.) (نجم: ۳۲) از آموزه‌های بلند اخلاقی قرآن است. از این‌رو، از ستایش خود اظهار ناخشنودی می‌نماید:

«و قد كرهتُ أن يكونَ جالٍ في ظنِّكم إني أحبُّ الاطراءَ و استماعَ الثناءِ و لستُ - بِحمدِ اللَّهِ - كذلكَ، و لو كنتُ أحبُّ أن يُقالَ ذلِكَ لتركتهُ إنحطاطاً، لِلَّهِ سبحانه عن تناولِ ما هو أحقُّ به مِن العظمةِ والكبرياءِ»؛^(۱) و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان شنیدن ستایش. سپاس خدای را که چنین نیستم، و اگر دوست داشتم که درباره‌ام چنین گفته شود، آن را وامی‌نهادم؛ به خاطر فروتنی در پیشگاه خداوند سبحان و عظمت و بزرگی که او بدان سزاوار است.

و در جای دیگر، اذعان می‌کند که اگر نهی الهی از خودستایی نبود، انبوه فضایل خود

را برمی‌شمردم:

«و لولا ما نهى الله عنه من تزكية المرء نفسه لذكر ذاك فضل جمة تعرفها قلوب المؤمنين ولا تمجها آذان السامعين»؛^(۲) و اگر نبود که خداوند پاک شمردن خویش را نهی کرده است، گوینده فضیلت‌های انبوهی را یاد می‌کرد که دل‌های مؤمنان با آن‌ها آشناست و در گوش شنوندگان خوش آواست. در خطبه ۲۱۶ با صراحت اعلام می‌کند که مرا ستایش نکنید: «ولا تُثَنُّوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ».

دامن امام از خودستایی و خودپسندی چنان مبزا و منزّه است که از همراه شدن حرب بن شرحبیل شبامی با خود ممانعت کرد؛ معتقد بود چنین همگامی با زمامدار، باعث به انحراف کشیدن او و خواری مؤمن می‌گردد:

«ارجع! فانّ مشى مثلك مع مثلى فتنة للوالى و مذلة للمؤمن»؛^(۳) بازگرد که پیاده رفتن چون تویی با چون من موجب فریفته شدن والی و خواری مؤمن است.

آن‌گاه که در بدو ورود به شهر «انبار» با انبوه مردمی روبه‌رو شد که بنا به عادت خود در استقبال از شاهان، هلهله‌کنان به استقبال ایشان آمدند، مانع این کار شد و به آنان فرمود: چنین برخوردی، هم برای زمامداران زیان‌آور است و هم برای مردم:

«... واللّه ما ینتفع بهذا أمراؤکم و إنکم لتشقون به علی أنفیکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم»؛^(۴) به خدا که امیران شما از این کار سودی نمی‌برند، و شما در دنیایتان خود را بدان به رنج می‌افکنید و در آخرتتان بدبخت می‌گردید.

پرهیز و ناخشنودی از خودستایی - هر چند شخص در مرتبه‌ای عالی از کمال انسانی باشد - برای انسان‌های کمال یافته امری طبیعی است؛ زیرا آنان به همان اندازه که راه طولانی و دراز کمالات را طی نموده باشند، در برابر خود راهی بس طولانی دیده و مقدار طی شده را در برابر آن بس ناچیز و خرد می‌انگارند؛ چه آنکه هدف نهایی آنان لقای خداوندی است که در پهنه ارزش‌های والا و صفات جمال و جلال، کرانگی

بر نمی‌تابد. سرّ اظهار قصور یا تقصیر یا خردی و ناچیزی اولیای الهی در برابر عظمت خداوند همین نکته است.

علامه حدیث‌شناس، مجلسی رحمته‌الله، آورده است: «شاید یکی از آثار استغفار و توبه‌خواهی پیشوایان دینی، آن هم هفتاد بار یا بیشتر در روز، بی‌آنکه گناهی مرتکب شده باشند همین است که هر گامی به سوی عالم قدس می‌گذارند، درجه پیشین و طاعات و عبادات آن را در برابر درجه پسین ناقص می‌بینند. از این رو، از کاستی کار خود استغفار می‌کنند و به سوی خدا توبه می‌آورند و برای دستیابی به درجه‌ای بالاتر از درجه خود، به خدا لابه می‌نمایند.»^(۵)

دلایل ستایش امام علی علیه‌السلام از خویشتن

اگر خودستایی در آموزه‌های قرآن نکوهیده شده و طبع ره‌پویی در مسیر تکامل آن را بر نمی‌تابد و سیره امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز با آن نمی‌سازد، پس چرا احیاناً در لابه‌لای کلمات آن حضرت علیه‌السلام به عباراتی برمی‌خوریم که حکایت از خودستایی دارند؟ به این پرسش، چند پاسخ ارائه شده‌اند:

۱. بیان کمالات نفسانی در حقیقت، بیان نعمت‌هایی است که خداوند به شخص داده است، البته در صورتی که او این کمالات را سراسر منتسب به خداوند بداند و صلاهی **«أَنَا أَوْتِيَهُ عَلِيٌّ عِلْمٌ عِنْدِي»** (قصص: ۷۸) سر ندهد، بلکه معتقد باشد که **«هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»** (نمل: ۴۰) و بدین خاطر است که خداوند، خود فرمان به بازگویی نعمت خدادادی داده است: **«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»** (ضحی: ۱۱) امام علیه‌السلام در فقره‌ای از گفتار خود به این امر اشاره کرده‌اند:

«أَنَا الَّذِي فَقَأْتُ عَيْنَ الشَّرِكِ وَ تَلَلْتُ عَرْشَهُ، غَيْرُ مَمْتَنٍّ عَلَى اللَّهِ بِجِهَادِي وَ لَا مَدْلُ إِلَيْهِ بِطَاعَتِي، وَ لَكِنْ أَحَدْتُ بِنِعْمَةِ رَبِّي»؛^(۶) من کسی هستم که چشم شرک را از کاسه درآوردم و بنیاد آن را درهم شکستم. با این حال، به خاطر جهادم، بر خداوند متنی ندارم و به خاطر طاعتم نازی بر او نمی‌فروشم، بلکه تنها از نعمت پروردگارم سخن می‌گویم.

۲. امام با این کار، می خواهند پرده از چهره تاریخ کنار بزنند؛ زیرا پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در کنار انحراف مسیر امامت و پیشوایی و انتقال آن به ناهلان، علم و دانش نیز در خدمت همینان برای تثبیت حکومتشان درآمد. در نتیجه، بسیاری از حقایق تاریخی در هاله‌ای از ابهام و حجاب فرو رفتند. چهره تابناک امام علیه السلام بیشترین بی‌مهری را در کتاب تاریخ به خود دیده است، تا بدانجا که لعن و دشنام آن یگانه دهر یک سده در مقدس‌ترین مکان‌ها و زمان‌ها وارد زبان مردم نادان بود! امام علیه السلام با عنایت به این واقعیت تلخ، با پرده‌برداری از گوشه‌ای از شخصیت والای خود، به مقابله با آن برخاستند.

۳. امام علیه السلام با این کلمات در صدد دفاع از حق خود برآمده‌اند؛ زیرا به رغم وجود ده‌ها شاهد قرآنی و روایی، از جمله ماجرای «غدیر خم»، گروهی سست ایمان در «سقیفه» گرد آمدند و سپیدی مو را بر سپیدی دل ترجیح دادند و چنان تدبیر کردند که یکی پس از دیگری توپ خلافت را به یکدیگر پاس دهند و به قول امام علیه السلام، تا توانستند از پستان آن دوشیدند و آن تنها شایسته روزگار را ۲۵ سال خانه‌نشین کردند. (۷)

به نظر می‌رسد محرومیت امت اسلامی از درک فیوضات علمی، معنوی، سیاسی و اجتماعی امام علیه السلام، که ناشی از جهل و ناآگاهی از مقام بلند و شامخ ایشان بوده، مهم‌ترین عامل توصیف امام علیه السلام از خود بوده است.

به راستی، چرا امام علیه السلام بارها در حضور مردم فرمودند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي»؟ (۸) آیا سر این فراخوانی به پرسش همان جمله «قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي» نیست؟! بنابراین، سخن از شخصیت امیرمؤمنان نیست تا اگر تمجیدی صورت گیرد، به شخص برگردد و حمل بر خودستایی شود، بلکه سخن از علم، معنویت، کمالات اخلاقی و سیاست‌دانی است که به صورت تمام و جامع، در این انسان سترگ گرد آمده‌اند و زود است که عمر او به سر آید و مردم از این کان عظیم بی‌بهره بمانند.

به این سخن بلند امام علیه السلام توجه کنید:

«غداً ترونَ اِيَّامِي و يَكشِف لِكُم عَن سِرَائِرِي و تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي و قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي»؛ (۹) فردا به روزگارم در خواهید نگریست و رازهای درونم بر شما آشکار

خواهند شد و پس از خالی شدن جایگاهم و نشستن دیگری بر جان من، مرا خواهید شناخت.

آیا این گفتار از سر خودستایی صادر شده یا از دردی جانکاه در درون جان امام علیه السلام خبر می‌دهد که چرا می‌بایست مردم هم‌عصر ایشان تا آن حد مقام و منزلت آن حضرت را نشناسند و پس از گذشت سالیانی چند، تازه پی ببرند که چه گوهر گران‌بهایی از کف داده‌اند؟! از این‌روست که در یکی از خطبه‌های خود، پس از ابلاغ جمله «فاسألونی قبل أن تفقدونی»^(۱۰) به فتنه‌های بنی‌امیه اشاره کرده است که پس از ایشان اتفاق خواهند افتاد و از آنان به عنوان «ماده شتری کلان‌سال و بدخوی که دست بر زمین کوید و به پا لگد زند و به دهان گاز گیرد ... و از مردم کسی را بر جای نگذارد» یاد کرده، آن‌گاه می‌فرماید:

«... فعند ذلك تودّ قريش بالدنيا و ما فيها لو يروني مقاماً واحداً و لو قدر جزر جزورٍ لأقبلَ منهم ما أطلبُ اليومَ بعضَهُ فلا يُعطونيه»؛^(۱۱) در این هنگام، قریش دوست دارد دنیا را با آنچه در آن است بدهد، تا زمانی کوتاه به اندازه کشتن شتری مرا ببیند، تا آنچه امروز برخی از آن را می‌خواهم و به من نمی‌دهند یکجا تسلیم نماید.

یعنی: در زمان حیات امام علیه السلام، قدر ایشان را نشناختند و بهای زمام‌داری عادلانه او را نپرداختند، آن‌گاه که امام علیه السلام از میان آنان رخت بریندد، چنان تشنه تیغ عدالت و سرانگشت توانمند تدبیر او خواهند بود که آرزو کنند کاش تمام دنیا را می‌دادند و امام علیه السلام را تنها لحظاتی هرچند کوتاه در میان خود می‌داشتند.

باری، آنجا هم که امام علیه السلام با کمیل خلوت کرد و با اشاره به سینه مبارک خود فرمود: «إِنَّ هَيْهَنَا لِعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصِبْتُ لَهُ حَمَلَةً»،^(۱۲) باز دغدغه از دست رفتن آن دانش بیکران را داشت که در درون جانش انباشته شده و بسان سیلاب منتظر جوشش بود؛ فرمود:

«يَتَحَدَّرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقِي إِلَيَّ الطَّيْرُ»؛^(۱۳) سیلاب دانش از من می‌جوشد و مرغ اندیشه کسی به پای من پرواز نتواند کرد.

مقامها و قضایل امام علی ﷺ

۱. مقام علمی

مقام علمی امام ﷺ چنان بلند و والاست که مرغ اندیشه هیچ بشری بدان پایه راه ندارد (لا یرقی الی الطیر) و جویبار دانش از اقیانوس وجود او سرازیر است (یتحدّر عنی السیل) و دانشی انبوه و انباشته در جان او نهفته است (انّ هیهنا لعلماً جمّاً).

علم و دانش امام ﷺ نسبت به شریعت شهره آفاق است و به رغم همه بی‌مهری‌هایی که زمانه نسبت به ایشان روا داشت، قریب به اتفاق صحابه و بزرگان امت اسلامی ایشان را اعلم مردم و اقضا می‌شناختند^(۱۴) و به قول خلیل بن احمد، او از همگان بی‌نیاز بود، اما همگان به او محتاج، و پی در پی برای گشودن گره‌های خود به ایشان مراجعه می‌کردند.^(۱۵) اما آنچه در گفتار امام ﷺ انعکاس یافته دانشی است بس فراتر از شریعت که بدون تردید، برای مردم آن عصر ناشناخته بوده است.

امام از علمی مکنون خبر می‌داد که اگر آن را فاش سازد، مردم بسان ریسمان بلندی در چاه به خود خواهند لرزید:

«بَلِ اَنْدَمَجْتُ عَلٰی مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بَحِثُ بِهِ لِاضْطَرَبْتُمْ اَضْطِرَابَ الْاَرَشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ»؛^(۱۶) بلکه دانش نهان سراچه دلم را لبریز کرده است که اگر آن راز را با شما در میان گذارم بسان ریسمان در چاه ژرف، بر خوشتن خواهید لرزید. و در جای دیگر فرمود: اگر پرده از اسرار غیبی برگیرم، به بیابان‌ها خواهید رفت و به خاطر کارهایتان خواهید گریست:

«لَوْ تَعْلَمُونَ مَا اَعْلَمُ مِمَّا طُوِيَ عَنْكُمْ غَيْبُهُ اِذَا لَخَرَجْتُمْ اِلَى الصُّعْدَاتِ تَبْكَوْنَ عَلٰی اَعْمَالِكُمْ وَ تَلْتَمِسُوْنَ عَلٰی اَنْفُسِكُمْ»؛^(۱۷) اگر آنچه را من می‌دانم و غیب آن بر شما پوشیده است می‌دانستید، سر به بیابان‌ها می‌گذاشتید و بر کرده‌های خویش می‌گریستید و بر سر و سینه می‌زدید.

چنان‌که در مقامی دیگر، از اینکه مردم نسبت به ایشان دچار غلّ و گزافه‌گویی شده و امام را برتر از پیامبر ﷺ بدانند، اظهار نگرانی کرده و بدین‌روی، اعلام نموده است که

این اسرار را با خواص خود در میان می‌گذارد:

«وَاللّٰهُ لَوْ شِئْتُ اَنْ اُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَ لٰكِنْ اُخَافُ اَنْ تَكْفُرُوْا فِىْ رِسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ، اَلَا وَ اِنِّىْ مُفَضِّئُهُ اِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُّؤْمِنُ ذٰلِكَ مِنْهُ»؛^(۱۸) سوگند به خدا، اگر بخواهم هر یک از شما را خبر دهم که از کجا آمده است و به کجا می‌رود و چند و چند و چون تمام امورش چگونه است، می‌توانم؛ اما می‌ترسم درباره‌ام به راه جلو روید و مرا به رسول الله ﷺ برتری دهید. هانا! من این رازها را با خواصی که از بیم غلوگویی در امانند، در میان می‌گذارم.

به راستی، این چه دانشی است که بر اساس آن، امام از پرونده کامل هر انسان با خبر است و سوگند یاد می‌کند که می‌تواند از تمام شئون و کارهای او پرده بردارد؟ دامنه دانش حضرت علی علیه السلام تا این حد متوقف نمی‌شود و اعلام می‌کند که از رخدادهایی تا پگاه رستاخیز چنان باخبر است که گویا در میان آنان و همزمان با آنان حضور دارد:

«از من بپرسید، پیش از آنکه مرا نیاید. بدان کس که جانم به دست اوست! نمی‌پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت است و نه از گروهی که صد تن را به راه راست می‌خواند و صد را گمراه می‌سازد، جز آنکه شما را از آن آگاه می‌کنم؛ از آنکه مردم را بدان فرامی‌خواند و آنکه رهبری‌شان می‌کند و آنکه آنان را می‌راند و آنجا که فرود آیند و آنجا که بارگشایند و آنکه کشته شود از آنان و آنکه بمیرد از ایشان.»^(۱۹)

در همین راستا، امام از مسلط شدن معاویه و فرمان او نسبت به دشنام و برائت از امام،^(۲۰) فتنه‌ها و حوادث تلخ حکومت بنی‌امیه،^(۲۱) انقراض حکومت بنی‌امیه در فرجام کار آنان و ظهور حکومت عباسیان،^(۲۲) حکومت کوتاه مروان و زمام‌داری چهار پسر او،^(۲۳) به ویژه به صورتی روشن‌تر، حکومت عبدالملک بن مروان و چگونگی به قدرت رسیدن او،^(۲۴) ظهور حجاج بن یوسف ثقفی،^(۲۵) غرق شدن شهر بصره به استثنای گنبد

مسجد آن،^(۲۶) رخدادهای شکنده شهر کوفه،^(۲۷) طغیان صاحب الزنج از قرامطه،^(۲۸) هجوم مغولان،^(۲۹) انحراف عقیدتی و اخلاقی در دوران آخرالزمان^(۳۰) و ظهور مهدی موعود (عج)^(۳۱) خبر داده‌اند.

این اخبار چنان با قاطعیت و یقین همراهند که امام علیه السلام از تعبیری همچون «کائی أنظر إلیهم»؛ گویا به آنان می‌نگرم، یا «أراهم»؛ آن‌ها را می‌بینم، استفاده کرده‌اند. و گاه بر این نکته پای می‌فشرند که پیش از این، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله از این رخدادهای مطلع شده‌ام.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «اینکه علی علیه السلام می‌گوید: هر چه از حوادث آینده از من پرسید خبر خواهم داد، نه ادعای خدایی است و نه ادعای نبوت، بلکه منظور آن حضرت این است که من این آگاهی از غیب را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آموخته‌ام. ما علی را در خبرهای غیبی که از او صادر شده است، امتحان کرده‌ایم و همه خبرهای او را مطابق با واقع یافته‌ایم.»^(۳۲)

چه آزمونی بالاتر از اینکه گزارش آن حضرت درباره هجوم قوم وحشی تاتار در سال ۶۶۶ ق، یعنی درست در زمانی که ابن ابی الحدید می‌زیسته - شش سده و نیم پس از شهادت امام علیه السلام - به تحقق پیوست.

ابن ابی الحدید در این باره چنین آورده است: «بدان ابن غیبی که امیرمؤمنان علیه السلام از آن خبر داد، ما با چشم خود دیدیم و در زمان ما واقع شد و مردم از اوایل اسلام انتظار آن را می‌کشیدند، تا اینکه قضا و قدر، این حادثه خونین را به دوران ما کشید، و آنان از قوم «تاتار» بودند که از خاور دور خروج کردند و سپاهیانشان وارد شدند و با سلاطین «خطار»، «قنجاق» و شهرهای ماوراءالنهر و خراسان و دیگر شهرهای ایران کاری کردند که از خلقت آدم علیه السلام تا عصر ما هیچ تاریخی نظیر آن را ندیده است.»^(۳۳)

با همه مدارایی که امام علیه السلام در بیان اسرار نهفته در سینه خود داشتند و از اظهار آن جز برای خواص اجتناب می‌کردند، هنگامی که با بازگویی برخی از رخدادهای آتی درباره شهر بصره اسرار هویدا ساختند، مردی از میان جمع امام را مخاطب ساخت و شگفتی خود را از دانش امام علیه السلام چنین ابراز کرد: «به شما علم غیب عطا شده است، ای

امیرمؤمنان؟! امام علیؑ با لبخندی از سر مهر و شادمانی به او پاسخ دادند که این علم غیب نیست، علم غیب آگاهی از زمان قیامت و چهار امری است که در آخرین آیه سوره لقمان آمده است؛ این دانشی است غیر از علم غیب که خداوند به پیامبر ﷺ آموخته و من آن را از ایشان فرا گرفته‌ام. (۳۴)

مراتب دانش امام علیؑ مرزهای زمینیان را درمی‌نوردند و به آسمان و آسمانیان می‌رسند. امام علیؑ در فرازی از نهج البلاغه در توصیف دانش خود چنین آورده‌اند:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي، فَلَا نَا بِطَرْقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرْقِ الْأَرْضِ»؛ (۳۵) ای مردم، پیش از آنکه مرا نیابید از من پرسید که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاه‌ترم.

آیا با معیارهای بشری می‌توان از عهده تحلیل دانشی برآمد که زمین و زمان را درمی‌نوردد؟!

۲. مقام بصیرت و یقین

بصیرت بینش است و علم دانش. از این‌رو، بین آن‌ها تفاوت است و در آیات و روایات، به صورت جداگانه ذکر شده‌اند و در دعاها به صورت دو خواست جداگانه مورد طلب واقع گردیده‌اند. علم به انسان آگاهی می‌دهد، اما بصیرت نگاه ارزانی می‌کند. علم می‌تواند آمیخته با خطا و اشتباه باشد، اما اشتباه و خطا در مرحله بصیرت راه نمی‌یابد؛ چنان‌که برای حفظ از دام دنیا، بالاتر از علم و آگاهی، بصیرت و بینش لازم است. بنابراین، علم و بصیرت دو مقوله جداگانه، اما مرتبط با یکدیگرند.

از سوی دیگر، یقین از مقوله علم است، منتها مرتبه عالی علم که ذره‌ای شک و شبهه به آن راه نیابد، هرچند خود یقین به مراتب سه‌گانه علم‌الیقین، عین‌الیقین، و حق‌الیقین منقسم است. بنابراین، یقین در برابر شک است.

مرتبه یقین چنان والاست که پیامبری عظیم‌القدر همچون حضرت ابراهیم علیهِ السلام از

خداوند خواست تا او را در امکان وقوع احیای مردگان یا کیفیت اجرای آن، به یقین و مرحله اطمینان باطنی برساند: ﴿قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُوا قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي﴾ (بقره: ۲۶۰) (۳۶) امیرمؤمنان علیه السلام در مواردی از گفتار خود، بر این حقیقت پای فشرده که دارای مقام بصیرت و یقین است.

در جایی فرمود:

«إِنَّ مَعِيَ لِبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَىٰ نَفْسِي وَلَا لُبَّسَ عَلَيَّ»؛ (۳۷) حقیقت بینی من با من است؛ نه حق را از خود پوشیده داشته‌ام، و نه بر من پوشیده بوده است. در فرازی دیگر، پس از یاد کرد شجاعت و جنگاوری خود در برخورد با دشمنان، فرمود:

«وَأِنِّي مِنَ ضَالِّهِمْ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَىٰ الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بِصِيرَةٍ مِّنْ نَفْسِي وَ يَقِينٍ مِّن رَّبِّي»؛ (۳۸) من بر گم‌راهی که آنان در آن به سر می‌برند و هدایتی که خود از آن برخوردارم، از جانب خود دارای بصیرت و از جانب خداوند دارای یقین هستم.

یعنی: حضرت علی علیه السلام نسبت به گم‌راهی مخالفان و هدایت خود، از درون جان دارای بصیرت و بینش و از جانب خدای خود نیز به مرحله یقین و قطع رسیده است. در جای دیگر، امام علیه السلام از بصیرت خود با عنوان بی‌نه و نشانه‌ای آشکار از جانب پروردگار یاد کرده است:

«وَأِنِّي لَعَلِّي بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّي»؛ (۳۹) من از جانب پروردگارم دارای دلیل آشکار هستم.

در موردی دیگر، از آن با عنوان یقین یاد نموده است:

«وَأِنِّي لَعَلِّي يَقِينٍ مِّن رَّبِّي وَغَيْرَ شُبْهَةٍ مِّن دِينِي»؛ (۴۰) من از جانب پروردگارم بر یقینم و نسبت به دینم هیچ شبهه‌ای ندارم.

امام علیه السلام با آوردن چنین عباراتی و حتی سوگند به نام الهی، از جزم و قطع بی‌چون و چرای خود نسبت به صحت و درستی راهی که طی کرده خبر داده است. (۴۱) این امر به

خوبی نشان می‌دهد که انحرافات مردم پس از رحلت پیامبر ﷺ چنان عمیق و گسترده بودند که چهره تابناک حق و حقیقت در هاله‌ای از ابهام فرو رفته بود و همان‌گونه که پیامبر ﷺ پیش‌بینی کرده بودند، فتنه‌های گمراه‌کننده بسان پاره‌های شب به سوی مردم روی کردند. در چنین حال و هوایی، که رو در روی حضرت علی ﷺ شخصیت‌های نامدار اسلام و صحابه پیامبر اکرم ﷺ همچون زبیر و طلحه قرار گرفتند یا یاران شب‌زنده‌دار و قرآن‌خوان حضرت علی ﷺ در برابرش صف‌آرایی کردند و امر بر بسیاری از بزرگان روزگار مشتبه شد و اعلام داشتند نه به کمک علی ﷺ می‌شتابند و نه به دشمنی با او خواهند پرداخت، پیداست که صرف علم و آگاهی کفایت نمی‌کند، بلکه نوعی بصیرت و بینش لازم است که مه‌شکن و شبهه‌برانداز باشد. و این خصلتی بود که حضرت علی ﷺ از آن بهره کامل داشت و هر کدام از یاران ایشان همچون عمّار، که بهره لازمی از آن داشت، توانست در کنار امام باقی بماند.

خصلت دیگری که امام علی ﷺ خود را بدان متصف می‌داند، یقین در برابر شک و تردید است؛ یعنی امام خود را نسبت به همه حقایق آسمانی و معارف الهی و هر آنچه دین پیام‌آور آن بوده، چنان در مرتبه‌ای از یقین و قطع می‌داند که ذره‌ای شک و تردید در آن راه نمی‌یابد:

«ما شككتُ في الحقِّ مذُ أُرِيتهُ»؛ (۴۲) از هنگامی که حق بر من نمایانده شده، درباره‌اش تردید نکرده‌ام.

این جمله از نظر زمان، فراگیری دارد؛ یعنی از نخستین لحظات آشنایی امام علی ﷺ با اسلام در خانه پیامبر ﷺ و در زمانی که تنها ده سال داشت تا لحظه ابراز این کلمات را دربرمی‌گیرد. عدم رهیافت شک و تردید در حق‌شناسی در این گستره از حیات امام علی ﷺ حکایت از ژرفای ایمان ایشان دارد. بدون تردید، به خاطر برخوردارگی از ایمانی چنین راسخ بود که در همان اوان راه، از سوی پیامبر ﷺ به عنوان جانشین و خلیفه ایشان معرفی شد. (۴۳)

۳. مقام‌های اخلاقی

کراهت و ناخشنودی امام علیه السلام در بیان سجایای اخلاقی و مقامات معنوی خویش نسبت به سایر زمینه‌ها نمود بیشتری دارد، به ویژه در عرصه ارتباط عبودی با خداوند. در این عرصه، کمتر سخنی به چشم می‌خورد که نشانگر مرتبه عبودیت و مقام بندگی و میزان عبادت‌های آشکار و پنهان ایشان باشد. مراتب عبودیت امام علیه السلام به گونه‌ای بود که امام سجّاد علیه السلام، که خود در اثر کثرت عبادت به «سیدالساجدین» و «زین العابدین» ملقب شد، در برابر عبادت علی علیه السلام اظهار عجز و ناتوانی می‌کند. (۴۴)

باری، ناچیز دانستن عبادت در برابر عظمت و نعمت‌های خداوند، شعار اولیای الهی است: «و ما عبدناک حقّ عبادتیک»، (۴۵)

محورهای سجایای معنوی و اخلاقی امام علیه السلام عبارتند از:

الف. تقوا و پرهیزگاری: بدون تردید، هر که با نهج البلاغه و سایر کلمات امام علی علیه السلام آشنا باشد، در نخستین نگاه درمی‌یابد که تقوا و پرهیزگاری و ترغیب مردم به آن از عمده‌ترین دغدغه‌های فکری و ذهنی امام علیه السلام بوده است، به گونه‌ای که در کمتر خطبه یا نامه یا کلمات قصار است که به صراحت یا اشاره به آن توجه نشده باشد. نقطه اوج این امر خطبه «همام» است که امام چنان با عشق و سوز و از اعماق وجود خود، صفات پرهیزگاران را برمی‌شمرد که همام - مخاطب این خطبه - درجا جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

گذشته از خوی و سیره عملی سراسر آمیخته با تقوای الهی، اهتمام امام علیه السلام به تقوا در گفتار ایشان و در توصیف خود نیز منعکس شده است. امام در فرازی از نامه سراسر درد و رنج خود، به عثمان بن حنیف، حاکم بصره، پس از تبیین زهد و دنیاگریزی خود و بسنده کردن به کمترین متاع آن چنین آورده‌اند: «خوشا کسی که به آنچه پروردگارش بر عهده وی نهاده، پرداخته است و در سختی‌اش با شکیبایی ساخته، و به شب دیده بر هم نهاده، و چون خواب بر او چیره شده بر زمین خفته و کف دست را بالین قرار داده، در جمعی که از بیم روز بازگشت، دیده‌هاشان به شب بیدار است و پهلوهاشان از خوابگاه

برکنار و لب‌هاشان به یاد پروردگار تر و گناهانشان زدوده است از آمرزش خواستن بسیار.» (۴۶)

و آن هنگام که سخن برخی به گوش آن حضرت می‌رسد که بی‌گویند: معاویه از علی علیه السلام زیرک‌تر و به سیاست آگاه‌تر است، برآشفته شده، می‌فرماید: «به خدا سوگند! معاویه از من زیرک‌تر نیست، اما شیوه او پیمان‌شکنی و گناه‌کاری است. اگر ناخشنودی از نیرنگ نبود، من از همه مردم زیرک‌تر بودم، اما هر نیرنگ و پیمان‌شکنی گناه است، و هر چه گناه است موجب تاریکی دل. و روز قیامت نیرنگ‌باز پرچمی دارد که به آن شناخته می‌شود.» (۴۷)

ب. زهد و دنیاگریزی: شاید بالاترین سکوی دنیاپرستی و دنیازدگی حکومت و زمام‌داری باشد؛ زیرا قدرت و مال در یک جا جمع می‌شوند؛ اگر شخصی طالب جاه و مقام باشد حکومت بالاترین مقام اجماعی را به همراه می‌آورد، و اگر طالب مال و ثروت باشد خزانه و بیت‌المال در اختیار والی است، و اگر طالب شهوت و شهوت‌رانی باشد امن‌ترین جا برای او دارالاماره است که نگاه شحنه و شلاق داروغه و داد قاضی و تیغ جلاد هرگز بدان راه نمی‌یابند. بدین دلیل است که دنیاخواهان همواره حکومت و زمام‌داری را هرچند در پهنه کوچکی از دنیا باشد، برای خود آرزو داشته‌اند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام با نشستن بر کرسی خلافت و برخورداری از همه امتیازات زمام‌داری بر سرزمین گسترده اسلامی آن روز، خلافت را با صرف نظر از آثار مثبت آن تا فروترین حد متصور، خرد و ناچیز ساخت، تا بدانجا که آن را از نعلین پینه‌زده خود، که به نظر ابن عباس فاقد قیمت بود، (۴۸) یا از عطسه‌زدن بز، پست‌تر شمرد، (۴۹) در حالی که می‌توانست از لذت‌های دنیا بهره‌برگیرد؛ چنان که خود فرمود:

«لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفِّي هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ»؛ (۵۰) اگر می‌خواستم، می‌توانستم به این عسل مصفا و مغز گندم و بافته‌های ابریشم راه ببرم و از آن‌ها بهره‌برگیرم.

اما دامن خود را از چنین آلاشی پیراسته نگاه داشت:

«هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ»؛ (۵۱) دور است که هوای نفسم بر من چیره گردد.

امام در دوران خلافت، به دو جامه فرسوده و دو قرص نان بسنده کرد. تازه با این زهد شگفت آورش، که به تصریح خود، دیگران توان انجام آن را ندارند، در ادامه همین نامه آورده است که می‌خواهد نفس خود را بیش از این با تقوا ریاضت دهد و کار زهد و دنیاگریزی را به جایی برساند که به لقمه‌ای نان با اندکی نمک دمساز باشد: «سوگند به خدا - جز آنکه مشیت الهی را استثنا کنم - نفس خود را چنان ریاضت دهم که اگر گرده نانی برای خوردن یافتم شاد شود، و از نان خورش به نمک خرسند گردد، و چشم‌خانه را چنان واگذارم تا همانند چشمه‌ساری که از آب تهی شده باشد، همه اشکش روان گردد.» (۵۲)

امام هدف خود را از به دست گرفتن قدرت چنگ زدن به حطام دنیا نمی‌داند، بلکه از باب پیمانی می‌داند که خداوند از علما گرفته است تا در برابر ستم ستمگران و به غارت رفتن حق ستم‌دیدگان سکوت نکنند و از این راه، بتوانند دین الهی را به پای دارند و احکام و حدود خداوند را احیا نمایند. (۵۳)

امام علیه السلام در فرازی دیگر از نهج البلاغه، زهد خود را چنین ترسیم کرده است:

«وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَتَبَدُّهَا؟ فَقُلْتُ: أَغْرُبُ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ الشَّرِيءَ؛» (۵۴) به خدا، چنان این جامه پشمین خود را پینه زده‌ام که از پینه‌کننده آن شرم کردم. یکی به من گفت: آن را دور نمی‌افکنی؟ گفتم: از من دور شو که هنگام صبح راه‌سپاران ستایش می‌شوند.

امام علیه السلام در جای دیگر نیز حکومت را با صرف نظر از جنبه‌های الهی و حق‌ستانی آن، از کفش فاقد قیمت خود نیز کم‌بهاتر دانسته است. (۵۵) در فرازی دیگر، دنیا را در خطابی آتشین چنین مخاطب می‌سازد:

«یا دنیا! یا دنیا! الیکِ عَنِّي، اَبی تَعْرَضتِ اَم الی تَشَوَّقتِ لِاحَانِ حَيْثُکَ هَسِيهَاتٍ غُرَيِّ غَيْرِي، لِاحَاةٍ لِي فِیکِ قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلَاثًا لِارْجَعَةَ فِیْهَا؛» (۵۶) ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو. با خودنمایی، فرا راه آمده‌ای؟ یا شیفته‌ام شده‌ای؟ زمان

تو فرا نرسیده است. هرگز! غیر مرا بفریب. مرا به تو نیازی نیست. من تو را سه طلاقه کرده‌ام که در آن بازگشتی نیست.

دنیا از نگاه حضرت علی علیه السلام گاه به ماری سمی ماند که ظاهرش بس نرم و لطیف است، اما در باطن سم مهلک دارد،^(۵۷) و گاه بسان استخوان مردار خوکی در دست شخص جذامی،^(۵۸) و گاه بسان برگ‌خورد در دهان ملخ.^(۵۹)

چنین به نظر می‌رسد که زهد حضرت علی علیه السلام پس از به دست گرفتن خلافت در مقایسه با قبل، شدت بیشتری گرفت. امام علیه السلام خود سرّ این شدت زهد را الگو بودن زندگی پیشوایان برای عامّه مردم می‌داند؛ چنان‌که وقتی بنا به درخواست یکی از یاران نزدیک خود، به نام صعصعة بن صوحان، برادر او علاء را، که به یکباره و یکسره از دنیا بریده بود، به حضور طلبید، او را دشمن خود خطاب کرد. علاء پرسید: اگر دنیاگریزی ناپسند است، پس چرا شما چنین زهد می‌ورزید؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«وَيَحْكُ! اِنَّى لَسْتُ كَأَنْتَ، اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى فَرَضَ عَلٰى اُمَّةٍ الْعَدْلِ اَنْ يَتَّقُوا اَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ»؛^(۶۰) وای بر تو! من مانند تو نیستم. خدای تعالی بر امامان عدل واجب فرموده است که نفس خود را با مردم ضعیف قیاس کنند تا رنج فقر، فقیر را به هیجان درنیارود و هلاک نسازد.

ج. عدالت‌خواهی: حضرت علی علیه السلام نماد عدالت است. بدون تردید، وقتی نام «عدالت» برده شود نخستین نمونه و الگوی آن، که بلافاصله به ذهن بسیاری از دوست و دشمن تداعی می‌شود، نام «علی علیه السلام» است. عدالت علی علیه السلام چنان در دل‌ها تأثیر می‌گذارد که جرج جرداق، اندیشه‌ورز مسیحی که به ظاهر همکیش با حضرت علی علیه السلام نیست، با نگاشتن کتاب شیوایی با عنوان الامام علی صوت العدالة الانسانية، از مقام منیع و منش عدالت‌مدارانه امام با تمام اخلاص تمجید می‌کند.^(۶۱)

حضرت علی علیه السلام نه تنها در دوران حکومت، بلکه در تمام دوران حیات خود، به عدالت عشق ورزید و همواره بر محور آن گام نهاد و عدالت در تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی ایشان تجلی یافته است.

شیدایی امام علیه‌السلام و پای‌بندی ایشان به عدالت را در این فراز نهج‌البلاغه می‌توان به نظاره نشست:

«وَاللَّهِ لَأَنَّ أَبَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسْهَدًا وَأُجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنْ الْخَطَامِ»؛ (۶۲) به خدا سوگند! اگر شب را بر خار سعدان بیدار بگذرانم، یا مرا در غل‌ها و زنجیرهای بسته بکشانند، بیشتر دوست دارم از اینکه خدا و رسول او را روز قیامت، در حالی که به برخی از بندگان ستمی روا داشته باشم و چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم، ملاقات کنم.

در ادامه همین خطبه می‌فرماید:

«وَاللَّهِ، لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ أَفْلَاحِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ»؛ (۶۳) به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با هرچه زیر افلاک آن است به من بدهند تا با نافرمانی خدا، پوست جوی را از دهان موری برابیم، چنین نخواهم کرد.

امام علیه‌السلام چنان بر عدالت پای می‌فشرد که با دیدن صحنه تلخ و دردآلود فقر و فلاکت برادرش عقیل و فرزندان ژولیده‌او، بر عواطفش غلبه کرد و با داغ کردن و نزدیک ساختن آهن تفتیده و برخاستن ناله عقیل، به او نهیب زد که علی علیه‌السلام طاقت آتش سوزان عذاب الهی را ندارد. (۶۴)

همین عدالت‌خواهی امام علیه‌السلام باعث شد تا دوستانی سست‌بنیاد و دنیاخواه از همراهی امام علیه‌السلام فاصله گرفته، رهسپار شام و هم‌نشین سیم و هم‌سفره معاویه شوند، (۶۵) تا بدان‌جا که بعضی از دوستان حضرت به ایشان خرده گرفتند و از او خواستند قدری در اجرای عدالت کوتاه آید. امام علیه‌السلام برآشفتمند و از آنان گله کردند که چرا چنین انتظاری از آینده حق‌خواهی دارند؛ فرمود:

«أَتَامُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وَآلَيْتُ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ مَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا. لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا

المالُ مالُ اللَّهِ؟» (۶۶) آیا به من فرمان می‌دهید تا از راه ستم کردن بر کسی که مرا به او ولایت داده‌اند پیروزی به دست آورم؟ به خدا سوگند! تا دهر افسانه بقا سراید و اختران در پی یکدیگر بچرخند، به چنین کاری نزدیک نشوم. اگر مال از آن من بود، همانا میان مردم به تساوی تقسیم می‌کردم؛ تا چه رسد به اینکه این مال، مال خداست!

د. شجاعت: شجاعت از صفات اخلاقی و حدّ اعتدال یکی از چهار قوه اساسی روان آدمی (یعنی قوه غضبیه) به حساب می‌آید. حد افراط آن تهوّر و حد تفریط آن جُبْن است. علمای اخلاق معتقدند: شجاعت بسان پستانی می‌ماند که جود، کرامت انسانی و خوش خلقی از آن سیراب می‌شوند. (۶۷) از این رو، صفت «عدالت»، که جامع بین صفات معتدل نفسانی است، بدون وجود شجاعت امکان‌پذیر نیست. به عبارت روشن‌تر، بدون برخوردارگی از صفت شجاعت، کمال انسانی تحقق نمی‌یابد. و چون ما حضرت علی علیه السلام را انسان کامل، بلکه کامل‌ترین انسان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شناسیم، برخوردارگی ایشان از صفات کمال از جمله شجاعت، بدیهی است.

البته متکلمان به این صفات کمال از زاویه دیگری که ضرورت برخوردارگی امام از صفات کمال و عاری بودن از صفات نقص است، نگرسته و به اثبات آن پرداخته‌اند. (۶۸) امام علیه السلام در این باره، در فرازی از خطبه «قاصعه» می‌فرماید:

«أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغْرِ بِكُلِّ الْعَرَبِ وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رِبِيعَةَ وَ مُضَرَ؛» (۶۹)
من در خردی، بزرگان عرب را به خاک انداختم و شاخ سرکردگان ربیعه و
مُضَرَ را درهم شکستم.

و در جای دیگر فرمود: «پیش از آنکه بیست ساله شوم، وارد عرصه جنگ و جنگاوری شدم.» و فرمود:

«مَا ضَعُفْتُ وَ مَا جَبُنْتُ؛» (۷۰) ناتوان نشدم و ترس در من راه نیافت.

امام علیه السلام شجاعت خود را تا بدان پایه می‌داند که معتقد است: اگر تمام عرب به جنگ با ایشان بپاخیزند به آنان پشت نخواهد کرد:

«وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا»؛^(۷۱) به خدا! اگر تمام عرب

در جنگ با من پشت به هم دهند، من به آنان پشت نخواهم کرد.

در فرازی دیگر از نهج البلاغه، این شجاعت خود را به گونه‌ای عمیق‌تر ترسیم کرده، فرموده است: «سوگند به خدا! اگر من به تنهایی در حالی با آنان روبه‌رو شوم که تمام زمین را لبریز کرده باشند، باکی نخواهم داشت و وحشتی به خود راه نخواهم داد.»^(۷۲)

آیا هیچ انسان شجاع و در عین حال، راست‌گویی را در طول تاریخ بشر سراغ داریم که این چنین با استواری و راست‌قامتی بگوید: اگر تمام زمین را دشمنان لبریز کنند، بیمی به دل راه نخواهم داد؟! البته امام علیه السلام منشأ این شجاعت بی نظیر خود را یقین بی‌پایان به راه و مرام و منش خود و انتظار ثواب و لقاء الهی می‌داند.^(۷۳)

به دلیل چنین شجاعتی است که حضرت علی علیه السلام هرگز از مرگ ترسید، بلکه به آن بیش از طفل به پستان مادر اُنس و الفت داشت.^(۷۴) هزار ضربه شمشیر را از مردن در بستر شیرین‌تر می‌شمرد، و وقتی ضربت ابن ملجم بر فرق مبارکش فرود آمد، خود را بسان تشنه‌کامی می‌دانست که به چشمه آب رسیده، یا جوینده‌ای که به خواسته خود دست یافته است.^(۷۵)

ه انجام وظایف زمام‌داری: زمامداران از نگاه امام علی علیه السلام وظایف بس مهمی بر عهده دارند که بخشی از آن‌ها عبارتند از: ۱. قاطعیت در اجرای عدالت؛ ۲. یاری ستم‌دیده و مقابله با ستمگر؛ ۳. اقامه حدود الهی؛ ۴. حاکمیت ارزش‌های دینی؛ ۵. اصلاح و عمران بلاد؛ ۶. پرداخت حقوق مالی مردم؛ ۷. قاطعیت در برخورد با دشمن؛ ۸. تأمین امنیت؛ ۹. مردم‌داری؛ ۱۰. مردمی بودن؛ ۱۱. پرهیز از استبداد؛ ۱۲. پرهیز از چاپلوسان؛ ۱۳. پرهیز از تبعیض‌های ناروا؛ ۱۴. ساده‌زیستی؛ ۱۵. رسیدگی به امور رعیت.

حال اگر همین وظایف را بر دوران حکومت آن حضرت تطبیق کنیم، چنان‌که دوست و دشمن اعتراف کرده‌اند، حکومت آن حضرت تبلور عینی این تکالیف بود؛ یعنی امام علیه السلام حَقانیت‌گفتار خود را در عمل به اثبات رساند: «ای مردم! سوگند به خدا، شما را

بر اطاعتی ترغیب نکردم، مگر آنکه در انجام آن بر شما پیشی گرفتم، و شما را از معصیتی نهی نکردم، مگر آنکه پیش از شما از آن اجتناب کردم.» (۷۶)

نامه تابناک آن حضرت به مالک اشتر منشور عدالت و حقوق همه انسان‌ها، اعم از مؤمن و کافر، و صالح و ناصالح در عرصه زمام‌داری است و به قول جرج جرداق، به رغم آنکه در هزار و چهارصد سال پیش و بدون وجود هر حقوقدان و دانشکده‌های حقوق و کمیته‌های چندصد نفره تنظیم شده، از چندین نظر، بر اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد برتری و امتیاز دارد. (۷۷)

حضرت علی علیه السلام در اجرای عدالت چنان قاطع بود که بلافاصله پس از به دست گرفتن زمام خلافت، در نخستین خطبه‌ای که ایراد کرد ضرورت اصلاح ساختار اجتماعی و اجرای کامل عدالت اجتماعی را ضروری دانست و با قدرت اعلام نمود که تمام حق کثی‌ها و تبعیض‌ها و به غارت بردن اموال بیت‌المال را، حتی اگر مهر زنان شده باشد، به جای نخستین آن بازخواهد گرداند. (۷۸)

و آنچنان بر آن اصرار ورزید که سرانجام، جان خود را بر سر همین راه نهاد؛ چنان که گفته‌اند: «قُتِلَ امیر المؤمنینُ فی محرابِ عبادته لشدّة عدله.» و در یاری ستم‌دیده و ستیز با ستمگر، چنان پافشاری داشت که اساساً معتقد بود: به همین خاطر خلافت را به عهده گرفته و به خاطر آن برای خلافت ارزش قایل است. و وقتی با خبر شد سپاه شام خلخال از پای زنی ذمی به ستم درآورده است، چنان بر آشفت که مرگ را در اثر شنیدن این خبر دردناک روا شمرد. (۷۹) در اقامه حدود الهی نیز چنان استوار بود که در دوران حکومت ویران عثمان حد شراب‌خواری را بر ولید بن عقبه، که از تبار خلیفه بود، جاری کرد. (۸۰) و وقتی مطلع شد یکی از نزدیکان او اموال بیت‌المال بصره را برداشته و نزد معاویه رفته است، نامه‌ای آتشین برای او نگاشت و فرمود: حتی اگر حسن و حسین مرتکب سرقت شده باشند، حد الهی را درباره آنان جاری می‌سازم. (۸۱)

هر نامه و پیغامی که برای کارگزاران می‌فرستاد، آنان را به تقوا و اجرای امر و نهی الهی و حاکمیت ارزش‌های اخلاقی دعوت می‌کرد، تا بدان‌جا که حاکم خود، عثمان بن

حنیف، را تنها به این خاطر که در سفره‌ای حاضر شده بود که فقرا در آن حضور نداشتند، سخت مورد عتاب و نکوهش قرار داد. (۸۲) شهرها در دوران حکومت امام در اثر گماشتن کارگزاران عادل و شایسته رو به عمران و آبادی گذاشتند و سهم مردم به طور یکسان و بدون ملاحظه این و آن، به آنان پرداخت شد. (۸۳)

امام (علیه السلام) در برخورد با دشمنان خود، چنان قاطع بود که در مبارزه با سه طیف ناکثان، قاسطان و مارقان، ذره‌ای سستی به خود راه نداد و چشم فتنه را از کاسه بیرون کشید و آن را در نطفه خفه کرد (۸۴) و خود را چنان ندانست که در خواب بماند تا دشمن در بیخ گوش او پیش آید، (۸۵) و در سال آخر خلافت، مردم را به خاطر سستی در همراهی با خود برای جنگ با معاویه و جلوگیری از هجوم و شیخون سپاه او، به شدت مورد نکوهش قرار داد.

تأمین امنیت از نگاه امام چنان ضروری است که در پاسخ به شعار «لا حُکْمَ الا لِلَّهِ» خوارج، معتقد بود که مردم حتی به حاکمی فاسق برای تأمین امنیت نیازمندند. (۸۶) این‌ها و صدها نمونه دیگر به خوبی نشان می‌دهند که امام (علیه السلام) به طور کامل، به آنچه درباره وظایف زمامداران باورمند است، در مقام عمل پایبند بوده.

جالب آنکه امام (علیه السلام) در لابه‌لای گفتار خود، از دوران زمامداری خویش دفاع کرده و آن را موفق ارزیابی نموده است. ایشان در لابه‌لای این سخنان، به اجرای کامل عدالت، اجرای حدود الهی، حاکمیت ارزش‌های انسانی، تعلیم و تأدیب مردم و ... اشاره کرده است.

در فرازی از **نهج البلاغه** درباره حکومت خود چنین آورده است: «آیا حکم قرآن را میان شما جاری نداشتیم؟ و آیا ثقل اصغر (حسن و حسین علیهما السلام) را در میان شما نگذاشتیم؟ هر آینه در میان شما مراتب ایمان را ثابت گرداندم و به حدود حلال و حرام آگاهتان ساختم و از دادگری خود لباس عافیت بر شما پوشانیدم و با قول و فعل خود، کار نیکو را در میان شما گستردم و اخلاق کریمه خود را به شما ارائه نمودم.» (۸۷)

امام در این فراز، بر اجرای کامل احکام و حدود قرآن و ارزش‌های اخلاقی در عرصه حکومت خود پای فشرده است؛ چنان‌که تصریح نموده با عدالت خود، عافیت را به مردم

ارزانی داشته و با قول و فعل نیک خود، سیمای حکومت اسلامی را به تصویر کشیده و بالاتر از همه آنکه با سجایای اخلاقی، که از خود ارائه کرده، الگویی زنده و کارآمد برای حق‌پویان عرضه داشته است؛ چنان‌که خود معتقد است:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ أَمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ»؛ (۸۸) آنکه خود

را پیشوای مردم قرار می‌دهد، باید پیش از تعلیم دیگران، به تعلیم خود بپردازد.

در جای دیگر، ضمن تأکید بر حسن معاشرت خود با مردم، اعلام می‌کنند که آنان را از ذلت و خواری رهانیده است. (۸۹)

در فرازی دیگر چنین می‌فرماید:

«إِيَّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ بَنَيْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَّهَاتِهِمْ وَأَدَيْتُ إِلَيْكُمْ

مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِهِمْ وَأَدَّبْتُكُمْ بِسَوَاطِيهِ فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا»؛ (۹۰) ای مردم!

من پنجاهایی در میان شما پراکندم که پیامبران به امت‌های خود می‌گفتند و

چیزهایی به شما گفتم که جانشینان به کسانی که پس از آنان بودند، و شما را با

تازیانه موعظه خود ادب کردم.

خود آن حضرت در خطبه‌ای بیان نمودند که یکی از حقوق مردم بر زمامداران تعلیم و تأدیب آنهاست. (۹۱) در این فراز نیز اعلام کرده‌اند که به این حقوق عمل کرده و مسئولیت خود را در قبال آنها انجام داده‌اند. بخش نخست گفتار امام تعلیم مردم در خارج ساختنشان از جهل و گم‌راهی، و بخش دوم خطبه تربیت و تأدیب اخلاقی آنان است.

۴. ملازمت با پیامبر ﷺ

از جمله امتیازات منحصر به فرد امیرمؤمنان علیه السلام، که در نهج البلاغه مکرر بر آن انگشت گذاشته شده، ملازمت و پیوستگی دایم با پیامبر صلی الله علیه و آله است. طولانی‌ترین فراز نهج البلاغه، که به این امر پرداخته، خطبه «قاصعه» است:

«... من او را پیروی می‌کردم؛ آنسان که بچه شتر مادر خود را پی‌روی می‌کند. هر روز از اخلاق خود، از فضیلتی آشکار رایتی برمی‌افراشت و به من فرمان می‌داد که از او

پی روی کنم. هر سال در حراء مجاور می‌گردید و من او را می‌دیدم و جز من او را نمی‌دید. در آن روزها، اسلام در خانه‌ای نبود، جز رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه، و من سومین آنان بودم. نور وحی و رسالت را دیدم و بوی نبوت را شنیدم. هنگامی که وی بر او صلی الله علیه و آله نازل شد، ناله شیطان را شنیدم. گفتم: ای رسول خدا! این ناله چیست؟ فرمود: «این شیطان است. همانا که از عبادت خود مأیوس شده است. آنچه را تو می‌شنوی من می‌شنوم، و آنچه را من می‌بینم تو می‌بینی، جز آنکه تو پیامبر نیستی، اما تو وزیری و بر خیر و نیکویی هستی.» (۹۲)

این ملازمت با شیفستگی و دل‌بستگی هر چه تمام‌تر، با بدان‌جا ادامه یافت که سر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفات، بر دامن حضرت علی علیه السلام بود و با یاری فرشتگان، پیامبر را غسل دادند و بر ایشان نماز گزارند. (۹۳)

دل‌دادگی به پیامبر صلی الله علیه و آله و تأثر از دست دادن این وجود گران‌مایه چنان امام را مشغول ساخت که وقتی عباس، عموی پیامبر، از جمع شدن گروهی در «سقیفه» و انتخاب خلیفه خبر آورد، امام علیه السلام بدان با بی‌اعتنایی برخورد کرد، و احترام به جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را مهم‌تر از هر چیز شمرد. (۹۴)

چنان‌که از گفتار امام صلی الله علیه و آله برمی‌آید، ایشان دو بهره اساسی از همراهی با پیامبر برد: ۱. بهره تربیتی؛ ۲. بهره علمی. در بُعد تربیتی، همین بس که آن حضرت خود را تربیت شده پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند. (۹۵)

و چنان‌که از خطبه «قاصعه» هویدا است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روز نخست، تربیت همه‌جانبه روحی و اخلاقی حضرت علی علیه السلام را وجهه همت خود ساخت. گویا آن حضرت از جانب خداوند مأموریت داشت که حضرت علی علیه السلام را به دست خود تربیت نماید.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آینه تمام‌نمای حق و تبلور صفات کمال الهی و انسانی است، باید علی علیه السلام را نیز آینه تمام‌نمای پیامبر صلی الله علیه و آله دانست. در عظمت شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، که منصب معلمی برای حضرت علی علیه السلام برعهده داشت، همین بس که امیرمؤمنان علیه السلام با

وجود برخورداری از چنان روحیه شجاعت و جنگاوری، در توصیف شجاعت پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وقتی تنور جنگ داغ می‌شد، ما به پیامبر ﷺ پناه می‌بردیم که او از همه کس شجاع‌تر و به دشمن نزدیک‌تر بود.» (۹۶)

در بیان بهره‌بری علمی حضرت علی علیه السلام از پیامبر ﷺ نیز همین بس که علی علیه السلام باب شهر علم پیامبر ﷺ و گنجور آن دانش بیکران است. (۹۷)

امام علیه السلام در فرازهایی از نهج البلاغه تصریح می‌کند که قرآن و سنت را به یمن ملازمت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرا گرفته است؛ (۹۸) چنان‌که در تمام مواردی که از وقوع رخدادهایی در آینده خبر داده یا با رخدادی خاص مواجه می‌شد، اعلام می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله این دانش‌ها را به او آموخته و او را نسبت به وقوع این حوادث، اطمینان داده است. (۹۹) بدین‌روی، بر این جمله پای می‌فشارد که نه من دروغ می‌گویم و نه به من سخن ناراستی ابلاغ شده است:

«وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشِمَّةً وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ»؛ (۱۰۰) به خدا سوگند که هیچ کلمه‌ای را ناگفته نگذاشتم و هیچ سخنی به دروغ نگفتم و همانا که مرا به این مقام و این روز آگاهی داده‌اند.

و در جای دیگر، درباره‌ی راست‌گویی رساننده - یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله - و عدم جهل شنونده - یعنی خود - می‌فرماید: «مَا كَذَبَ الْعُبَلُغُ وَلَا جَهْلَ السَّامِعِ»؛ (۱۰۱) نه رساننده دروغ گفته و نه شنونده جاهل است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نهج البلاغه، انتشارات دارالهجرة قم، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۵.

۲. همان، نامه ۲۸.

۳. همان، حکمت، ۳۲۲.

۴. همان، حکمت، ۳۷.

۵. محمدباقر مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۹ - ۲۰.

۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۶.

۷. محمد محمدی ری شهری بمساعدة محمدکاظم الطباطبائی و محمود الطباطبائی، موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۸، ص ۱۹۲-۱۸۸.
۸. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۳ و ص ۳۵۴.
۹. نهج البلاغه، خطبة ۱۴۹.
۱۰. همان، خطبة ۹۳.
۱۱. همان، خطبة ۹۳.
۱۲. همان، خطبة ۱۴۷.
۱۳. همان، خطبة ۳.
۱۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۲۲۲ / ابن طاووس، سعد السعود، ص ۲۲۸ / محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۳.
۱۵. محمد محمدی ری شهری بمساعدة محمدکاظم الطباطبائی و محمود الطباطبائی، پیشین، ج ۸، ص ۴۱۸، به نقل از: علامه مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰۳.
۱۶. نهج البلاغه، خطبة ۵.
۱۷. همان، خطبة ۱۱۶.
۱۸. همان، خطبة ۱۷۵.
۱۹. همان، خطبة ۹۳.
۲۰. همان، خطبة ۵۷.
۲۱. همان، خطبة ۹۳ و ۱۵۱.
۲۲. همان، خطبة ۱۰۵ و ۱۵۸.
۲۳. همان، خطبة ۷۳.
۲۴. همان، خطبة ۱۰۱ و ۱۳۸. درباره مخاطب این خطبه‌ها اختلاف است، ولی بیشتر آن‌ها را ناظر به عبدالملک بن مروان دانسته‌اند. نک: ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۷، ص ۹۹.
۲۵. همان، خطبة ۱۱۶.
۲۶. همان، خطبة ۱۶.
۲۷. همان، خطبة ۴۷.
۲۸. همان، خطبة ۱۲۸.
۲۹. همان، خطبة ۱۲۸.
۳۰. همان، خطبة ۱۰۳ و ۱۰۸ و ۱۵۶ و ۱۴۷.
۳۱. همان، خطبة ۱۳۸ و حکمت ۲۰۹.
۳۲. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۵.
۳۳. همان، ج ۸، ص ۲۱۵.
۳۴. نهج البلاغه، خطبة ۱۲۸.
۳۵. همان، خطبة ۱۸۹.

۳۶. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۳۲۶ / سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۵۰.
۳۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۰.
۳۸. همان، نامه ۶۲.
۳۹. همان، خطبه ۹۷.
۴۰. همان، خطبه ۲۲.
۴۱. همان، خطبه ۱۹۷.
۴۲. همان، حکمت ۱۸۴.
۴۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث «بدء الدعوة» خطاب به اطرافیان و خویشان خود فرمود: «ان هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه.» (ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۸)
۴۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۸، ص ۱۳۱ و ص ۱۶۳.
۴۵. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۳۵۳.
۴۶. نهج البلاغه، نامه ۴۵.
۴۷. همان، خطبه ۲۰۰.
۴۸. همان، خطبه ۳۳.
۴۹. همان، خطبه ۳.
۵۰. همان، نامه ۴۵.
۵۱. همان.
۵۲. همان.
۵۳. همان، خطبه ۳.
۵۴. همان، خطبه ۱۶۰.
۵۵. همان، خطبه ۳۳.
۵۶. همان، حکمت ۷۷.
۵۷. همان، نامه ۶۸.
۵۸. همان، حکمت ۲۳۶.
۵۹. همان، خطبه ۲۲۴.
۶۰. همان، خطبه ۲۰۹.
۶۱. این کتاب در پنج جلد توسط منشورات دار مکتبه الحیة، چاپ شده و چنان‌که در مقدمه آن آمده، به زبان‌های فارسی، هندی و انگلیسی ترجمه شده است.
۶۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.
۶۳. همان.
۶۴. همان.
۶۵. نک: محمد محمدی ری‌شهری بمساعدة محمدکاظم الطباطبائی، محمود الطباطبائی، پیشین، ج ۷،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ص ۳۷ - ۴۵. در این کتاب، نام نه تن از یاران امام علیه السلام که در اثر برنتابیدن از عدالت ایشان به شام نزد معاویه گریخته‌اند، آمده است.

۶۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۶۷. برای تفصیل بیشتر، نک: ملامهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۵۰ و ۲۰۸.

۶۸. مرحوم علامه حلی در تبیین ضرورت افضلیت امام علیه السلام بر دیگران در ابعاد گوناگون، چنین آورده است: «و یدخل تحت هذا الحكم كون الامام أفضل في العلم والدين والكرم والشجاعة وجميع الفضائل النفسانية والبدنية» (شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۶)

۶۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۷۰. همان، خطبه ۱۰۴.

۷۱. همان، نامه ۴۵.

۷۲. همان، نامه ۶۲.

۷۳. در ادامه همین نامه آورده است: «و آتی الی لقاء الله و حسن نوابه لمننظر راج»؛ من به دیدار و پاداش نیک الهی منتظر و امیدوارم.

۷۴. امام علیه السلام در این باره فرموده‌اند: «والله لابن ابي طالب آتس بالموت من الطفل بئدي أمه» (نهج البلاغه، خطبه ۵).

۷۵. سخن امام علیه السلام چنین است: «والله ما فجأني من الموت واردة كرهته و لا طالع أنكرته، و ما كنت الآكفاري و رد و طالب و جد و ما عند الله خير للابرار»؛ به خدا سوگند که مرگ چیزی نبود که ناگهان بر من ناخسته باشد و من آن را ناخوشایند شمارم یا ناگهان روی نموده باشد و من آن را ناروا دانم. من همچون تشنه کامی بودم که نزدیک چشمه‌سار باشد و بر آن فرود آید، و همچون بی‌جویی که به مطلوب رسیده باشد، و آنچه نزد خداوند است برای نیکان بهتر است. (همان، نامه ۲۳).

۷۶. همان، خطبه ۱۷۵.

۷۷. جرح جرداق، الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۱۰۶ / و نیز نک: صافی گلپایگانی، رمضان در تاریخ، ص ۲۷۸ - ۲۸۴.

۷۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۷۹. همان، خطبه ۲۷.

۸۰. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۱.

۸۱. نهج البلاغه، نامه ۴۱. در اینکه مخاطب این نامه کیست، میان شارحان نهج البلاغه، اختلاف‌های چشمگیری وجود دارند. نک: حبیب‌الله هاشمی خوئی، منهاج البراعه، ج ۲۰، ص ۷۵ / محمدجواد مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۶۰ / حاج ملا صالح قزوینی، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۰ / شیخ محمدتقی تستری، بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۴۵۷. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۶، ص ۴۵۵ / ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۸. برای تفصیل بررسی آراء، نک: علی اکبر ذاکری، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب علیه السلام، ۴۸۵ - ۵۵۰.

۸۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۸۳. برای آشنایی با سیره امیرمؤمنان علیه السلام با کارگزاران خود ر. ک: علی اکبر ذاکری، پیشین.

۸۴. امام علیؑ فننهٔ جمل را چنان خطرناک می‌دانست که تنها خود را قادر به فرونشاندن آن می‌شناخت. نک: نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۳.
۸۵. همان، خطبهٔ ۶.
۸۶. همان، خطبهٔ ۴۰.
۸۷. همان، خطبهٔ ۸۷.
۸۸. همان، حکمت ۷۳.
۸۹. همان، خطبهٔ ۱۵۹.
۹۰. همان، خطبهٔ ۱۸۲.
۹۱. همان، خطبهٔ ۳۴.
۹۱. همان، خطبهٔ ۱۹۲.
۹۳. سخن امام علیؑ چنین است: «و لقد قبض رسول الله ﷺ و إن رأسه لعلى صدرى، و لقد سألت نفسه فى كفى فأمرتها على وجهى و لقد وليت غسله ﷺ و الملائكة أعوانى»؛ رسول خدا ﷺ در حالی پرواز کرد که سرش روی سینه‌ام بود و روحش در میان دستم از تنش جدا شد و من دستانم را [به تبرک] بر چهره‌اش کشیدم و خود کار تغسیل او را برعهده گرفتم، در حالی که فرشتگان یاری‌ام می‌دادند. (همان، خطبه ۱۹۷).
۹۴. صائب عبدالحمید، تاریخ الاسلام السياسى و الثقافى، ص ۲۹۰.
۹۵. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ۱۴۱۶، قم، دارالحديث، ج ۱، ص ۵۸.
۹۶. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، بخش حکمت، ص ۲۱۱ ذیل فصل تذکر فيه شيئاً من غريب كلامه المحتاج الى التفسير.
۹۷. فرمایش رسول اکرم ﷺ: «أنا مدينة العلم و على بابها» برای نمونه ر.ک: شیخ صدوق، الخصال، ص ۵۷۴ / ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۴.
۹۸. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۱۰.
۹۹. همان، خطبهٔ ۱۲۸.
۱۰۰. همان، خطبهٔ ۱۶.
۱۰۱. همان، خطبهٔ ۱۰۱.